

**آیت‌الله خمینی: شاه وقتی مرادید، دست‌وپایش را گم کرد!**

# نسل اول آقا زاده‌ها

با یک خانه و یک الاغ اهدائی  
بازاری‌ها خریده شدند!

**آیت‌الله خمینی دوبار با شاه ملاقات کرده و پیام‌های آیت‌الله بروجردی را به او رساند!**

- حدس و گمان در باره رابطه‌های انگلیسی فدائیان اسلام از همان ابتدا و در ملاقات‌های برخی فعالان این جریان مذهبی-سیاسی با سیدضیاء وجود داشت \*

- فدائیان اسلام بجای مصدق مشاور توانای او دکتر حسین فاطمی را ترور کردند و همین سناریو برای ترور سعید حجاریان یکبار دیگر اجرا شد!

- عبدخدائی، ضارب ۱۵-۱۶ ساله وزیر خارجه دکتر مصدق، اکنون رهبری فدائیان اسلام را برعهده دارد و ضارب جوان حجاریان دوربین به گردن برای فدائیان اسلام امروز خبرنگاری می‌کند! آینده‌ای برای امثال او وجود خواهد داشت؟

دیگر کمر راست نخواهد کرد. گروه اول از انقلاب مشروطه درس نگرفته و گروه دوم نه تنها درس گرفته بلکه خواهان چنان تصفیه‌ای از میان گروه اول نیست که در انقلاب مشروطه صورت گرفت. ثقت‌الاسلام از آن طرف و شیخ فضل‌الله نوری از این طرف. گروه اول اکنون امثال عبدالله نوری را زندانی و آیت‌الله منتظری را در حصر کرده و گروه دوم جمع زیادی از روشنفکران دینی را هم توانسته با خود همراه سازد. ماجرا را از همینجا پی می‌گیریم. از بنیاد دو جریان مذهبی-روحانی، در دورانی که مردم روحانیت را در شکست انقلاب مشروطه مقصر می‌دانستند و زخم‌های بسیاری از مذهب و روحانیت در پهلو داشتند. دورانی که روحانیت بر اثر ایستادن در برابر مردم بشدت منزوی شده بود و برخی از علما در پی چاره بودند. از زمان تاسیس حوزه علمیه قم.

- حوزه علمیه قم چه سالی تاسیس شد؟

- روز سوم فروردین ۱۳۰۱، یعنی ۱۳ سال پس از به دار آویخته شدن آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری. در این زمان ۱۶ سال از آغاز مشروطه می‌گذشت و مذهب گریزی رایج بود، روحانیون با برچسب استبداد و کهنه پرستی طرد می‌شدند. رضاخان ابتدا برای نجات مذهب به میدان آمد. او با عنوان فرمانده دیویزیون قزاق، با پای برهنه دسته‌های عزاداری و سینه زنی راه می‌انداخت و برای ابراز ارادت به دیدار علما می‌رفت.

- بانی تاسیس حوزه قم که بعدها دومین کانون مرکزی شیعه، بعد از نجف شد چه کسی بود؟

ده ماه و بیست روز پس از توشیح فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۵، تعداد ۵۰۰ نفر از روحانیون و طلاب علوم دینی به رهبری حاج شیخ فضل‌الله نوری که از مراجع مذهبی وقت بود و همچنین سید احمد طباطبائی در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند. آنها مشروطه را خلاف دانسته، تقاضای حکومت مشروطه کردند.

در همان روز تلگراف‌هایی در این زمینه به علمای نجف مخابره شد و چند روز بعد، در پنجم تیر تلگراف‌های دیگری به علمای شهرستان‌ها فرستادند و خواستار برهم زدن مجلس شدند. توان مشروطه بیش از مشروطه بود و آزادیخواهی بر ارتجاع همزاد دربار و دیکتاتوری غلبه کرد. در نهم مرداد ماه ۱۲۸۸ آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری محاکمه و به حکم حاکم شرع تهران و به جرم رویارویی با مشروطه، آزادیخواهی و مردم به دار آویخته شد.

از این فصل از تاریخ مطبوعات، آیت‌الله شیخ مهدوی کنی بعنوان پس زدن روحانیت در انقلاب مشروطه یاد می‌کند و شکست انقلاب مشروطه را نیز نتیجه آن. هم ایشان و هم تئوریسین‌های دیگر این تفسیر، که اکنون آیت‌الله مصباح یزدی در راس آنها قرار دارد معتقدند رفتن به طرف مردمسالاری و قبول اصلاحات، یعنی بازگشت به همان دوران و خطر حذف و حتی رفتن بالای دار. اصلاح طلبان که مانند دوران مشروطه در میان آنها جمع زیادی از روحانیون نیز قرار دارند با همان اعتقاد دوران مشروطه معتقدند اگر مذهب به روز نشود، با زمان هماهنگ نشود و در برابر جامعه و مردم بایستد نه فقط آن گروه اول روحانیون مخالف اصلاحات، بلکه مذهب شیعه در ایران ضربه‌ای تاریخی خواهد خورد و

و مانع مرجعیت واحد هستند گفت می‌ترسم ایشان هم بیاید و ما به جای سه مرجع، چهار مرجع داشته باشیم. بعدها آیت‌الله خمینی خیلی تلاش کرد تا آیت‌الله بروجردی به قم بیاید و ساکن شود و برای مرجعیت ایشان هم خیلی تلاش کرد.

- ویژه‌گی‌های اخلاقی آیت‌الله بروجردی چه بود؟

- ایشان، حرف، حرف خودش بود و پیشکار ایشان خیلی نفوذ داشت روی آقای بروجردی. البته گوش آقای بروجردی سنگین هم بود. یعنی نه حرف کسی را گوش می‌کردند و نه گوششان سالم بود که حرف کسی را بشنوند!

- پس چگونه با دربار شاهنشاهی خود را هماهنگ می‌کرد؟

- ایشان با شاه و دربار ارتباط و ملاقات داشت. گاه طوری صحنه را ترتیب می‌دادند که آقا در صحن حضرت معصومه باشد و شاه هم برای زیارت به آنجا وارد شود و آن دو مثلاً اتفاقی همدیگر را در صحن ببینند. مثلاً یکبار در صحن حضرت معصومه شاه و آقای بروجردی با هم دست دادند و روزنامه‌ها هم عکس آن را چاپ کردند، البته این عکس طوری بود که گویا آقای بروجردی جلوی شاه خم شده، که بعداً با اعتراض ایشان روبرو شد.

## ملاقات آیت‌الله خمینی و شاه

- پس اختلافات آقای بروجردی با دربار شاه از کجا پیدا شد؟

- اختلاف بین دستگاه و آقای بروجردی از سر تغییر قانون اساسی و تفویض اختیار انحلال مجلسین به شاه شروع شد. آقای بروجردی مخالف بود و دو مرتبه آیت‌الله خمینی را فرستاد نزد شاه تا نظر ایشان را به شاه ابلاغ کند. آقای خمینی پیغام‌ها را برد و پاسخ‌هایش را هم برای آقای بروجردی آورد. در رابطه با تغییر قانون اساسی دربار شاه نظرش این بود که به جای مذهب شیعه، اسلام نوشته شود و آقای بروجردی مخالف بود و می‌گفت باید شیعه نوشته شود. آقای بروجردی کسی را صلاحیت‌دارتر از آقای خمینی نداشت که وزیر باشد و حرف روز را بفهمد. آقای خمینی بعداً در باره ملاقات خود با شاه گفت: «من نمی‌خواهم بگویم که من چه هستم و از خود ستایش کنم، ولی شاه وقتی می‌خواست با من حرف بزند کنترلش را از دست داده بود.» بالاخره آن موقع نگذاشتند تغییر قانون اساسی صورت بگیرد، اما اختیارات شاه را زیاد کردند. مجلس موسسان درست کردند که شاه بتواند در صورت لزوم با تشکیل این مجلس، مجلسین را منحل کند.

- پس ماجرای اختلاف آیت‌الله خمینی با آیت‌الله بروجردی چه بوده‌است؟

- سلیقه سیاسی آقای بروجردی مطابق سلیقه آقای خمینی نبود. تا اینکه یک روز آیت‌الله خمینی به صورت قهر از منزل آقای بروجردی بیرون آمد و از آن پس فقط در روزهای عزاداری به آنجا می‌رفت، تا آنکه یک روز هم برای وفات آقای بروجردی به منزل ایشان رفت.

- راست است که در آن ایام آیت‌الله خمینی روشنفکرترین روحانی قم بود؟

- یک گوشه را می‌گویم تا بقیه‌اش را حدس بزنید. آخوند در قم اگر روزنامه می‌خرد و یا روزنامه می‌خواند تکفیر می‌شد. بعضی‌ها که می‌خواستند فکر سیاسی پیدا کنند می‌آمدند تهران و یواشکی می‌رفتند مسجد هدایت. شهبای جمعه آیت‌الله طالقانی در این مسجد صحبت می‌کرد. آخوندهائی که از قم به تهران می‌آمدند و پای صحبت آقای طالقانی می‌نشستند، وقتی بر می‌گشتند قم باید رفتن به مسجد هدایت را از دیگران پنهان می‌کردند تا تکفیر نشوند. از آنجا که فلسفه از شک شروع می‌شود، هر کس فلسفه می‌خواند تکفیر می‌شد، حتی علامه طباطبائی و آقای خمینی که فلسفه تدریس می‌کردند زیر فشار بودند. محور مخالفت با

- حوزه قم را حاج شیخ عبدالکریم حائری بنیان گذاشت. قم کوچک و مدارس آن مخروبه و امکانات بسیار اندک بود. تجار تهران از شیخ عبدالکریم تقاضا کردند حوزه علمیه را از سلطان آباد اراک به قم منتقل کند و کمک مالی هم کردند. در ابتدا تجار قول دادند هر ماه هزار تومان وجوهات بپردازند، که برای آن موقع پول خوبی بود.

- چرا بعد از آنکه رضا شاه روحانیت را پس زد، باز هم از او حمایت کردند؟

- این حمایت، مربوط به بعد از مرگ رضا شاه است، وقتی می‌خواستند جنازه را از مصر به ایران منتقل کنند. آیت‌الله کفائی در مشهد نقش رهبری این حمایت را داشت. عده‌ای از روحانیون می‌خواستند پهلوئی و سلطنت بماند و به همین دلیل می‌خواستند جنازه رضاشاه را بیاورند در مشهد دفن کنند. ایشان برای جلب حمایت مردم از رژیم پهلوئی خیلی نقش داشت. یکی از توجیهات او، پس از سقوط رضاشاه این بود که «امروز کمونیست‌ها بزرگترین خطر برای ما هستند و اینها از کمونیسم جلوگیری می‌کنند. رژیم را باید نگه داریم تا کمونیست نتواند در ایران نفوذ کند.» البته باید گفت که خطر نفوذ کمونیسم و حزب توده، اینها را مرعوب ساخته بود.

## آقازاده‌ها

- می‌گویند از همان ابتدای پایه‌گذاری حوزه علمیه قم، دو کانون قدرت در حاشیه مراجع رشد کرد که تا همین حالا، در جمهوری اسلامی هم نقش آفرین است. یکی آقازاده‌های آقایان مراجع و یکی هم پیشکارها و دفترداران بیوت مراجع. سابقه نقش آقازاده‌ها و پیشکارهای مراجع در بیوت آنها به چه زمانی بر می‌گردد؟ از اول اینطور بود؟

- به همان تاسیس حوزه بر می‌گردد. در زمان حیات آیت‌الله عبدالکریم حائری، حاج آقا رضا جابلقا که از ثروتمندان بروجرد بود، برای زیارت ایشان به قم آمد و گفت: «من می‌خواهم یک خانه‌ای به شما بدهم.» ایشان نپذیرفت. آقا رضا جابلقا گفت: «اگر اشکالی ندارد آن را به آقا زاده شما می‌دهم.» حاج آقا فرمود: «خودش می‌داند.» حاج آقا رضا هم آن را به فرزندان حاج آقا شیخ بخشید و بعد به حاج شیخ گفت: «می‌خواهم یک الاغ برای شما بخرم» اما ایشان نپذیرفت. بالاخره، حاج آقا رضا یک الاغ سفید خرید و آن را نیز به آقازاده ایشان واگذار کرد. لباس مرحوم حاج شیخ در تابستان‌ها کرباس بود و در زمستان‌ها برک می‌پوشید. خیلی مقید بود که پارچه خارجی نپوشد.

اما آقازاده‌های آقایان بقول آقای بروجردی زیاد تمایلی برای خدمت به اسلام ندارند. این را آقای بروجردی بارها در قم گفته بود.

- بعد از آیت‌الله حائری کار مدیریت حوزه به کجا کشید؟

- ایشان ۱۵ سال سرپرستی حوزه را در اختیار داشت. پس از ایشان ۹ سال حوزه مرجع واحد نداشت. در همین دوران آیت‌الله مدرس هم در تبعید درگذشت. آیت‌الله خمینی در همین دوران فعالیت‌هایی را برای ایجاد مرجعیت واحد در حوزه قم شروع کرد. ایشان هنوز نسبت به آیت‌الله بروجردی شناخت دقیقی نداشت. این شناخت را آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی توصیه کرد. یعنی آن دورانی که نزد آیت‌الله خمینی درس اخلاق و فلسفه می‌خواند به ایشان مسئله آقای بروجردی را که هنوز در بروجرد بود توصیه کرد. در همان دورانی که ایشان و آیت‌الله مطهری با هم در یک حجره زندگی می‌کردند. آنها یازده سال اینطور با هم نزدیک و هر دو شاگرد آیت‌الله خمینی بودند. وقتی آیت‌الله منتظری مسئله آقای بروجردی را مطرح کرد، آقای خمینی که می‌دید سه مرجع در قم مستقرند

- اینطور که پیداست اندیشه‌های بسته و ارتجاعی از همان سال‌ها در حوزه مشهد قوی تر از حوزه اصفهان و قم بوده و اینکه نطفه حجتیه در مشهد بسته شد بی جهت نبود؟

- برای اینکه جو را بیشتر متوجه شوید بد نیست بدانید نسبت به فلسفه چه جوی در قم وجود داشت. آقای فقیه صمدی، آقای فاضل کاشانی و آقای راستی ملا صدرا را که آقای خاتمی اینگونه از او در مجلس با ستایش یاد می‌کند در آن دوران می‌گفتند "ملا سگ شغال". کتاب اسفار را می‌گفتند نجس است و آن را باید با انبر برداشت و یکبار هم آقای فقیه صمدی کتاب اسفار را از بالای کتابخانه مدرسه فیضه قم پرت کرد بیرون. حتی انتشار مجله مکتب اسلام خودش یک انقلاب در حوزه قم بود. تکفیر می‌کردند. بعد از آنکه سه شماره منتشر شد، آقای بروجرودی سکوت خودش را شکست و یواشکی به منتشر کنندگانش ۲ هزار تومان کمک مالی کرد به شرط اینکه صدایش را جایی در نیآورند. آقای بروجرودی گفته بود «احتیاط کنید که یک دفعه آن بازار بیهائی که به ما سهم امام می‌دهند، نیایند اعتراض کنند که ما سهم امام می‌دهیم که طلبه‌ها بردارند روزنامه بنویسند؟! سعی کنید آرام آرام پیش بروید.» این نقل قول را فلسفی واعظ از آیت‌الله بروجرودی نقل می‌کرد. البته کار انتشار مجله بعدا خیلی سخت شد، چون روحانیت عادت به کار جمعی ندارد و بعدا خیلی‌ها از اطراف مجله استعفا دادند. حالا حساب کنید که مشهد از قم هم عقب تر بود!

## فدائیان اسلام - ترور و انگلستان

- فدائیان اسلام چه رابطه ای با آقای بروجرودی داشتند؟  
- یکبار آقای بروجرودی علیه آنها موضع گرفت و همین باعث شد تا آنها را زدند و کوبیدند و از خانه آقا بیرون کردند. فدائیان اسلام تعبیرات خوبی نداشتند، تند حرف می‌زدند. یک بار آیت‌الله خمینی گفت «این تندروی‌های فدائیان اسلام محکوم است. اینها وضع حوزه را به هم می‌زنند. خوب، متین حرف بزنند. این چه طرز حرف زدن است که اینها دارند؟»

- اینها که حالا بنام فدائیان اسلام نام محمدی، انصار حزب‌الله، لباس شخصی و این نوع اسامی این و آن را ترور می‌کنند، به کوی دانشگاه حمله می‌کنند، به اجتماعات حمله می‌کنند، به بیت برخی مراجع مثل آیت‌الله منتظری حمله می‌کنند و اینطور کارها، می‌گویند کپی برداری از فدائیان اسلام و نواب صفوی می‌کنند. ترورهای آن موقع هم مثل حالا فتوای استنباطی از سخنرانی‌های امثال مصباح یزدی و یا آیت‌الله جنتی بود؟ البته، اینها ادای فدائیان اسلام را در می‌آورند. نواب صفوی به قول شما ۴ تومان پول توی جیبش نبود و با آیت‌الله بروجرودی در افتاده بود که بزرگترین مالک بروجرود بود، اینها حکومتی‌اند و پول در اختیارشان است، منتهی از شیوه‌های فدائیان اسلام برای خام کردن جوان‌های بی اطلاع و مذهبی استفاده می‌کنند. فتوای استنباطی دوران نواب هم، حالا هم رسمی و حکومتی است و هم استنباطی. رسمی‌اش در هسته‌های امنیتی سپاه و کمیته‌چی‌های سابق که نیروی انتظامی شده‌اند ترتیب داده می‌شود و استنباطی‌اش در حسینیه‌هایی که در محله‌ها درست کرده‌اند.

- آقای سید عبدالله شیرازی می‌گفت: «وقتی مرحوم نواب به نجف آمد، نصف روز نجاری می‌کرد و نصف روز درس می‌خواند. می‌گفت: «هن نمی‌خواهم پول سهم امام مصرف کنم.» وقتی قضیه کسروی پیش آمد، مرحوم امینی و چند نفر از علمای آنجا گفتند که "یک مرد پیدا نمی‌شود به حساب این شخص برسد؟!« (جمله‌ای که اغلب از دهان مصباح یزدی و به تقلید از همان دوران و همان ماجراها بارها در سخنرانی‌هایش بیرون آمده‌است - راه توده) نواب می‌گفت: «من از این سخن یکه خوردم، مردی

فلسفه، روحانیون و طلبه‌های مشهد بودند. مثلا همین آقای خزعلی از آن کسانی بود که آن اوائل، حتی به آقای خمینی به خاطر اینکه فلسفه درس می‌داد علاقه نداشت تا اینکه بالاخره هم درس فلسفه آیت‌الله خمینی تعطیل شد.»

وقتی آقای مطهری از قم تبعید دینی شده بود، در تهران به دیدارش رفتم. در دانشکده الهیات دانشگاه تهران. رئیس گروه فلسفه بود، دکتر آریانپور هم در همین دانشکده بود و با هم کنار آمده بودند. یکی فلسفه مادی را تدریس می‌کرد دیگری فلسفه الهی را. برایم تعریف کرد: «در اثر شکست طرح آقای خمینی در اصلاحات حوزه، ضربه خوردم، چون من هم از فعالین آن بودم و شاگرد مخصوص ایشان. اطرافیان آقای بروجرودی طوری مرا از نظر ایشان انداخته بودند که هر چه کردم مرا به حضور بخوانند تا عریضی را حضوری طرح کنم موفق نشدم. حتی نامه نوشتم و به آقای منتظری دادم تا به ایشان بدهد. آقای منتظری گفت نامه را دادم اما ایشان نگرفت!» در بیت آقای بروجرودی بودند کسانی که این ضدیت‌ها را پیش می‌بردند، نه تنها من، بلکه باعث شدند تا آقای خمینی هم دیگر به خانه ایشان نرود.

- بازی خطرناک جوسازی در جمهوری اسلامی و در بیت روحانیون، از جمله در بیت آقای خمینی در سطح انقلاب و حکومت انجام شد و خیلی از حوادث و فجایع از درون همین بازی بیرون آمد. بیت آقای خمینی را احمد خمینی می‌چرخاند و از بیرون هم امثال هاشمی رفسنجانی، علی خامنه‌ای، واعظ طبسی، موسوی اردبیلی و دیگران و دیگران روی احمد خمینی تاثیر می‌گذاشتند. همانگونه که آیت‌الله خمینی را از چشم آیت‌الله بروجرودی انداختند تا بیت او را قبضه کنند، آیت‌الله منتظری را هم از چشم آیت‌الله خمینی انداختند و بیت او را قبضه کردند. حالا هم در بیت رهبر و بیوت آقایان در قم هم این بازی ادامه دارد، منتهی شیوه‌ها و ابزار کمی مدرن شده، مثلا با بولتن‌سازی جوسازی می‌کنند. عملا هم در جمهوری اسلامی، بیوت آقایان، آقازاده‌ها و پیشکارها بجای دولت عمل می‌کنند و یکی از دلائل تثبیت نشدن دولت و دستگاه دولتی در جمهوری اسلامی همین است. بیت آقای بروجرودی را چه کسی می‌چرخاند؟

- بیت آقای بروجرودی را حاج احمد نامی می‌گرداند که از بروجرود آمده بود و نسبتی هم با آقا پیدا کرده بود. حاج احمد طوری قبضه کرده بود که تمام ملاقات‌ها باید با نظر ایشان باشد. از تهران اگر کسی می‌آمد اول باید به حاج احمد خبر می‌دادند و ایشان اجازه ملاقات بدهد. بعضی ملاقات‌ها قبلا با حاج احمد می‌شد و پس از حل ماجرا با آقا ملاقات می‌شد. تمام برنامه‌های خصوصی آقا را کنترل می‌کرد. از مسائل جالب این بود که ایشان یک برنامه‌ای داشت، می‌آمد تهران، یک گشت توی بازار تهران می‌زد، هر جا می‌رفت خیلی مورد احترام بود، حساب پول هم معلوم نبود. بی حساب و کتاب بود. خیلی از پول‌ها بود که قبض و اقباض نداشت، وجوهات بود، می‌گرفتند و می‌رفتند. حاج احمد یکی از متمکنین و ثروتمندان بروجرود شده بود. البته خود آقای بروجرودی هم وضع مالی‌اش خوب بود. بازاری بود در بروجرود که همه‌اش مال ایشان بود، املاک زیادی داشت. از زرنگی‌های این حاج احمد یک نمونه بگویم. آقای بروجرودی می‌خواست پیامی به شاه برساند. پیغام بر فلسفی واعظ بود و حاج احمد هم همراه فلسفی تعیین شده بود. فلسفی می‌گفت: من مانده بودم معطل که به شاه چه بگویم؟ بگویم حضرت آیت‌الله فرمودند، ممکن است به شاه بربخورد! بگویم عرض کردند، این هتک حریم روحانیت بود! حاج احمد گفت: «بگذارید به عهده من. من این را از آب در می‌آورم» به عهده ایشان گذاشتیم. ایشان نزد شاه گفت: «حضرت آیت‌الله به من فرمودند که من خدمت شما عرض کنم...»

ایران بروند. از قضا فدائیان اسلام در همان روز اعلام میتینگ کردند علیه مصدق. خوب مردمی که این قضایا را می‌دیدند، فکر می‌کردند که اینها با اخراج انگلیسها مخالفاند. یک نمونه دیگر را هم که مربوط به همان دوران سخت ملی شدن نفت و جنگ مصدق با انگلیسیها بود برایتان بگویم. این را حاج عراقی می‌گفت (از رهبران موتلفه اسلامی که اوائل جمهوری اسلامی، نظیر آیت‌الله مطهری ترور شد). حاج عراقی می‌گفت مرحوم نواب پیشنهادهایی برای مصدق داشت و من مامور شدم این پیشنهادها را با مصدق در میان بگذارم. حاج عراقی می‌گفت: «من پیشنهاد را پذیرفتم و پیشنهاد را بردم برای مصدق. این پیشنهاد چهار ماده داشت: ۱- نماز جماعت در ادارات و وزارتخانه‌ها اجباری باشد ۲- حجاب در سراسر کشور اجبار باشد ۳- مشروبات الکلی ممنوع بشود ۴- کارمندان زن از ادارات اخراج شوند».

مرحوم مصدق گفت من در برنامه حکومتی ام دو ماده بیشتر برای مجلس ندارم: ۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و ۲- اصلاح قانون انتخابات تا مردم موفق شوند نمایندگان واقعی خودشان را به مجلس بفرستند. مرحوم نواب اینطور استنباط کرده بود که مرحوم مصدق اصلا مذهبی نیست.

اگر این استنباط را داشت چرا او را ترور نکرد و به سراغ دکتر فاطمی رفت؟

باز هم حاج عراقی می‌گفت: «تصمیم فدائیان عوض شد به این که نه مصدق از بین می‌رود و نه می‌شود او را ترور کرد. کسی که مصدق را وادار می‌کند به این کارها، دکتر حسین فاطمی است و باید او را ترور بکنیم. بعد می‌روند سر قبر محمد مسعود روزنامه نگار که سالگردش بود که در آنجا دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق سخنرانی می‌کرد (فاطمی صاحب امتیاز روزنامه باختر امروز و سرمقاله نویسنده این روزنامه بود). این آقای عبدخدائی (اکنون دبیر اول حزب فدائیان اسلام در جمهوری اسلامی است) که آن موقع جوان ۱۵-۱۶ ساله‌ای بود، با اسلحه به طرف دکتر فاطمی تیراندازی می‌کند اما دکتر فاطمی از بین نمی‌رود، اما علیل شد.»

این ماجرا چقدر شبیه ماجرای ترور حجابیان است! هیچ رد پای دیگری از نقش انگلیس در ماجرای فدائیان اسلام پیدا شده بود؟ مخصوصا اینکه می‌گویند ترور رزم آراء و فاطمی دستور انگلیسها بود. این مهم است زیرا خیلی‌ها معتقدند امروز هم سرنخ اصلی همه این ترورها و ماجراها به انگلیس بر می‌گردد، مخصوصا اینکه جریان سیاسی-اقتصادی بزرگی مثل موتلفه اسلامی با این ماجرا در پیوند است.

باز هم از خاطرات مرحوم عراقی برایتان نقل می‌کنم. او می‌گفت: «وقتی ما در زندان بودیم اطلاع پیدا کردیم یکی از یاران نزدیک نواب که مقام بالائی در فدائیان اسلام داشت به خانه سیدضیاء عامل روی کار آمدن رضاخان رفت و آمد می‌کند و در عین حال به زندان و به دیدن نواب هم می‌آید. ماجرا را با نواب در میان گذاشتیم. نواب می‌گفت باشد تا بروم بیرون و تحقیق کنم. ما اصرار کردیم و نواب قبول کرد که به عده‌ای در خارج ماموریت بدهد آن فرد را زیر نظر بگیرند. بعد از این رد گیری مشخص شد که چنین رفت و آمدی هست. در یک جلسه‌ای نواب از آن فرد سؤال کرد و آن شخص گفت: «من از سابق با ایشان (یعنی سید ضیاء) آشنا بودم و دوستی دارم» نواب به همین توضیح او قانع شد.» از اینجا به بعد حاج عراقی و عده‌ای دیگر از فدائیان اسلام جدا شدند و خُب بعد از انقلاب هم حاج عراقی خیلی زود ترور شد!

پیدا نمی‌شود؟! در بازجویی‌هایش هم گفت: پنج دینار به من کمک کردند. آیت‌الله سید اسدالله مدنی این پول را داده بود. امام جمعه تبریز که در موج ترورهای سال ۶۰ ترور شد) پول را برداشتم و به ایران آمدم و اسلحه خریدم»

عبدخدائی که حالا رسماً جمعیت فدائیان اسلام را در جمهوری اسلامی رهبری می‌کند و از وزارت کشور هم برای آن جواز فعالیت گرفته از این مسائل اطلاع دارد؟

خیلی از این مسائل را می‌داند و خیلی از نوشته‌ها، دست نوشته‌ها، جزئیات پرونده، بازجویی‌ها و اعترافات فدائیان اسلام که از ساواک بیرون آمد در اختیار ایشان است. البته فدائیان اسلام اولیه هم به ظاهر ماجرا چسبیده بودند. مثلاً نواب به دکتر مخصوص آیت‌الله بروجردی، دکتر مدرسی بند کرده بود که باید ریش داشته باشد. یا مثلاً مقابل مسجد شاه می‌ایستادند و جلوی بی حجابها را می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند عبور کنند.

چطور شد رفتند سراغ مرحوم کسروی و او را کشتند؟ برای کسروی داستان درست کردند. کسروی خودش در آغاز معمم بود و مجله "پیمان" را منتشر می‌کرد، اما بعد منتقد شد و لباس را در آورد. گفتند او به امام صادق توهین کرده‌است و نواب هم برای گرفتن انتقام این توهین وارد ایران شد.

همین بازی‌هایی که حالا با آغاچری در می‌آورند. اینها تکراری است. نقش خارجی‌ها در بوجود آوردن فدائیان اسلام چقدر بود؟

اخوان المسلمین مصر با نواب و اینها ارتباط داشتند. وقتی نواب به مصر رفت منبر در اختیارش گذاشتند. پس از کشته شدن کسروی، آیت‌الله بروجردی، بعد از حمایت‌هایی که از فدائیان اسلام کرده بود، ظاهر حمایت‌هایش را از آنها قطع کرد. نواب، البته به عنوان داوطلب پاسخگوئی به کسروی راهی ایران شد، اما پس از سخن گفتن با کسروی دریافت کسروی را نمی‌توان با بحث قانع کرد و به همین دلیل تصمیم به قتل او گرفت. بار اول نواب با شمشیری که در دهانه بازار تهران خریده بود به کسروی حمله‌ور شد. آنها سه ساعت در خیابان با هم نزاع و بحث کردند. کسروی کشته نشد و ماموران دخالت کردند. نواب بازداشت شد اما پس از چند روز با فشار محافل مذهبی و ضمانت بازرگانی به نام اسکوئی از زندان آزاد شد و فدائیان اسلام را پایه‌گذاری کرد. اولین اعلامیه‌اش هم با نام "دین و انتقام" بود. روز بیستم اسفند ۱۳۳۴ سید حسین امامی، که به نواب پیوسته بود احمد کسروی را کشت و نواب برای مدتی فراری شد.

رهبران کنونی موتلفه اسلامی و بازماندگان فدائیان اسلام چنان از عهد برادری و اخوت بین فدائیان اسلام سخن می‌گویند که اگر این پیوند مبنای قضاوت باشد، اصلاً نباید در انصار حزب‌الله و فدائیان ناب محمدی که الان در جمهوری اسلامی همان اندیشه‌های خشک و ارتجاعی نواب را دنبال می‌کنند اختلافی بروز کند. البته در مورد انصار هم تا حالا بارها افرادی از آن بیرون زده و افشاگری کرده‌اند و از دزدی‌ها، تجاوز به ناموس مردم و دیگر چیزها پرده برداشته‌اند، مثل اعترافات فرهاد امیرابراهیمی.

زمانی که آقای ذوالقدر از طرف نواب مامور کشتن علاء (نخست وزیر وقت و وزیر دربار شاهنشاهی) شده بود، موفق نشد و به چنگ ماموران افتاد. همین آقای ذوالقدر وقتی با نواب صفوی در زندان رو به رو شد، با مشت به سرو صورت ایشان کوبید.

چرا می‌گویند فدائیان اسلام مارک انگلیسی دارند؟ در آن ایامی که مصدق شرکت نفت انگلیس و ایران را ملی اعلام کرد، سفارتخانه انگلیس هم بسته شد و قرار بود انگلیسها فردای آن روز از